



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال عالم معالوم الزمان

نگاهی به نکته‌های انتقادی کتاب موشح مرزبانی

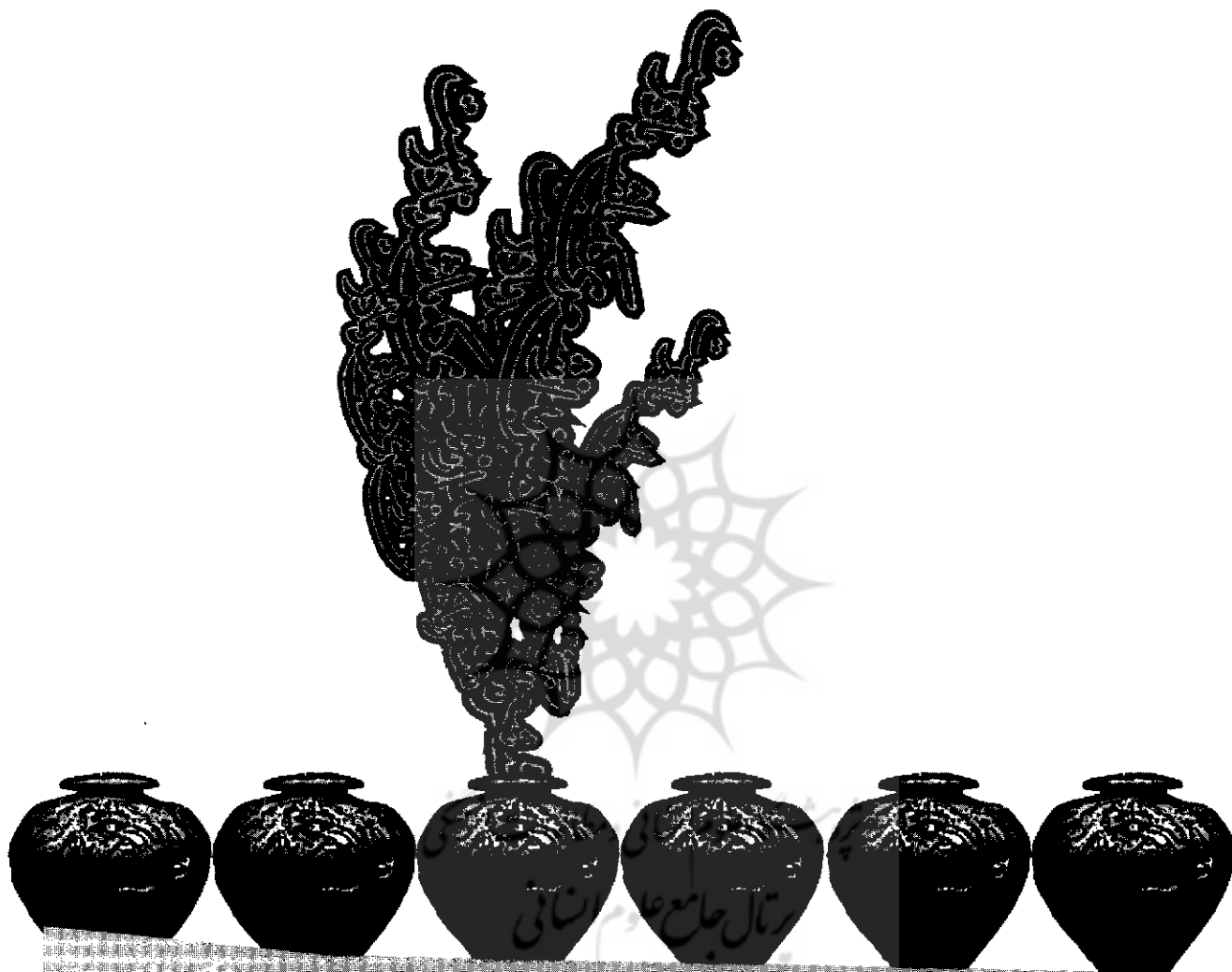
## مرز ررف جاہلی تا برخی بافته‌های امروزی

نقد و بررسی  
کتاب

### ۱- مقدمه:

ایران از حاصل خیزترین مناطق ادبی دنیاست. شاید هیچ میوه‌ای در این دیار به اندازه عاطفه و خیال برگ و بار نداده باشد. اینکه تا چه مایه این میوه‌ها رسیده و شیرین و جان فزاست و تاچه حد نارس و بی طعم و جان‌گزا، باید در مجال و مقامی دیگر بدان پرداخت. اما آنچه در گذشته بوده و اکنون هست؛ سیل و خیل شعر و شاعرانی است که از پس - یا در حین - شاهی و گدایی دل به این زیبای شهر آشوب می‌بسته‌اند و نقد جان و سرمایه زمان را کابین آن می‌ساخته‌اند تا بدان برسند و با او برآیند و بمانند.

این شور عام و اشتیاق عوام به شعر و شاعری، بس ماجراها در تاریخ فرهنگ ما آفریده است. از قریه‌ای به نام «رنان» در اصفهان عهد صفوی که یک صد شاعر صاحب تخلص در آن می‌زیسته‌اند و تقریباً همگی به جز چهارتن در آن شاعر بوده‌اند؛<sup>۱</sup> تا مسابقه تمام مردم یک شهر در وصف کاخی در کوکلان اندر که شهرشان به تعطیل می‌رسد و جنگ‌ها و جدال‌ها در می‌گیرد<sup>۲</sup> و نیز از پیش تازی در رسم و شیوه‌های شاعری چندان که شعری چنان بگوید که خود نیز معنای آن را نیابد<sup>۳</sup> تا بر هم ریختن همه قواعد و اصول شاعری چونان که جز دیدار حروف بی معنا، معنایی در آن نیاید، همه و همه واقعا خواندنی، دیدنی و درس‌گرفتنی



می آید و مدتی - شاید - می باید اما سرانجام می رود و نمی ماند. تاریخ فرهنگ و ادب ما پر است از این آمدن ها و رفتن ها.

به هر حال گاه این خواندن ها و تأمل ها، همدلی های شگفتی پی می ریزد. چنانکه تو را با صاحب دردی در هزارها سال پیش پیوند می زند و گاه هم شاید با صاحب دلی در هزار سال بعد همنوا سازد.

## ۲- مرزبانی و کتاب الموشح ...

در راستای همین تأمل ها و رفت و آمدهای فرهنگی زمانه بود که کتاب الموشح مرزبانی را می خواندم و فصلی در آن دیدم و یقین کردم که چقدر مسائل انسانی و به ویژه فرهنگی - به رغم تفاوت و تنوع زمان

است. خواندن و دریافتن ماجراهای خرد و کلان شعر و شاعری - و این اواخر قصه و داستان نویسی - در گذشته فرهنگی و فرهنگ گذشته و امروز ما بس نکته ها در دل صاحب نظران می گشاید و بسیار میوه ها بر درخت عقلشان می نشاند و صاحبان خرد را آگاه می سازد که گرچه آب جو مبدل می شود و می رود اما این عکس ماه و اختر است که برقرار می ماند.

یعنی آنکه حرف خوبی و تجربه عمیقی دارد و خوب آن حرف و تجربه را به دیگران می رساند، می آید و می ماند و آنکه خوب حرف نمی زند و یا حرف خوب نمی زند و یا تجربه ای غنی و قوی و قویم ندارد؛

و مکان - به هم نزدیک‌اند. ۴

مطلع:

حاسدان بر من حسد کردند و من فردم چنین  
داد مظلومان بده ای عز میر مومنین

می‌گوید:

«شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست  
بچه نازادن به از شش ماهه افکندن جنین»  
شعر تو شعرست لیکن باطنش پر عیب و عار  
کرم بسیاری بود در باطن در زمین

قول تو بر جهل تو هم حجتست و هم دلیل  
فضل من بر عقل من هم شاهدست و هم یمین<sup>۶</sup>  
و بسیاری از شاعران و نویسندگان دیگر -

به هر حال این فصل **الموشح** درباره نقد ادبی و به ویژه نقد شعر و شاعری و به طور کلی نقد هر اثر هنری کارساز و خواندنی است. دریغم آمد که دوستان آن را نخوانند و نخوانند و در گفته‌هایش تاملی ننمایند. به همین دلیل قسمت‌هایی از آن را برگزیدم و به فارسی برگرداندم.

مرزبانی بیش از یک هزاره از ما فاصله دارد اما حرف‌ها و نکته‌هایش، شاید هیچ فاصله‌ای نداشته باشد. مسئله‌ای که او در بخشی از کتابش به میان کشیده است، نقد و بررسی شعرهای سست و رکیک است که چگونه باید آنها را دریافت و شناخت و نپذیرفت. با چه میزانی باید ذوق و شوق و اندیشه را در باب شعر - که همچون نیازی اصیل در ما کار می‌کند - عالی و متعالی نگه داشت و سر به شعرهای سست و دل به یاهوهای مبتذل نسپرد.

او ترفندی بسیار شیرین به کار می‌بندد. خود مستقیماً در این باب هیچ نمی‌گوید تا کسی برنجد و یا دیگری خوشنود گردد. او مقداری از بهترین گفته‌های گذشتگان تا عصر خود را در باب شعر «بد» نقل می‌کند و سپس برای رد و استهزاء شعرهای سست، تمثیلات، تشبیهات و نیش‌ها و کنایه‌های بسیار زیبا و دندانگیر، نقل می‌نماید. نکته‌هایی که غالباً خنده را بر لب مخاطب می‌نشانند؛ اما بی‌درنگ او را به تامل و تعمق وامی‌دارد.



ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال جامع علوم انسانی

ابتدا برای آشنایی بیشتر با کتاب **الموشح** در یکی دو بند، ساختار کتاب را معرفی می‌نمایم و سپس نکته‌های نقدآموز پندآمیز مرزبانی - که بیان غیرمستقیم حرف‌های خود اوست - می‌آورم. **الموشح** - مالخذ العلماء علی الشعرا فی عده انواع من صناعة الشعر - متعلق به درخشان‌ترین دوره نقد ادبی در فرهنگ ایرانی و اسلامی است یعنی اواسط قرن چهارم. نویسنده کتاب یعنی «ابوعبیدالله محمد بن عمران بن موسی مرزبانی» متولد سال‌های ۲۹۶ یا ۲۹۷ است. وی اصالتاً خراسانی است اما بایده بغداد است. پدرش از مکنت‌داران دستگاه خلافت عباسی بوده است و به خاطر شغل و بزرگی اجدادش او را مرزبانی و گاهی هم مرزبانی می‌گویند. در نزد بزرگان عصر مقام شامخی داشته؛ چنانکه گویند عضدالدوله دیلمی وقتی بر در خانه او می‌گذشت، می‌ایستاد تا مرزبانی از خانه درآید و سلامش کند.<sup>۷</sup>

مرزبانی در سال ۳۸۷ یا ۳۸۴ ه. ق. از دنیا رفته و به احتمال قوی کتاب را کمی بعد از اواسط قرن چهارم هجری نوشته است. هدف عمده

از جمله این تشبیهات، یکی مانند کردن شعر سست و ضعیف به «هزروف» است. در زبان عربی هزروف به حیوان و غالباً نوزاد حیوانی گفته می‌شود که خیلی زود به دنیا می‌آید و بسیار سریع و سبک است اما کامل نیست و نقص دارد؛ از جمله نمی‌تواند بر چهار پا بایستد و سه پا برمی‌خیزد و راه می‌افتد و چون برخاست و خواست قدم بردارد؛ به سر فرو می‌آید و منکوب می‌گردد. این واژه برای شتر مرغ و نوعاً بچه شتر مرغی که جلف و سبک و سر به هواست نیز به کار می‌رود.<sup>۵</sup>

مرزبانی سه بار درباره شعر سست و ضعیف این تشبیه را به کار می‌برد و سخت به جا و هر سه مورد مربوط به کسانی است که در وادی ادب غوره نشده، هوس مویز داشته‌اند.

این تشبیه **الموشح** گویا بعدها به صورت و سیرتی دیگر در ادب فارسی به کار می‌رود. از جمله فردوسی در نقد شعر یکی از گذشتگان که اگر طبعی نداری چو آب روان او را مرنجان و میوه‌های نابکار به دنیا مياور و منوچهری که صریح‌تر در شکایتی از حسودان در قصیده‌ای با

و اصلی او از نوشتن این کتاب نقد عالمانه شعرهای مرسوم عرب تا روزگار او بوده است .

وی در علت نوشتن کتاب می نویسد که این کتاب رانوشتم تامواردی را که اهل دانش بر شعر شاعران نو و کهن خرده گرفته اند و در شعرشان عیب و خطا دیده اند ، بیان نمایم و در این خرده گیری کاری به خلق و سرشت و نسب و دین و موارد استراق آنها نداشته باشم .<sup>۸</sup>

کتاب با یک مقدمه در باب مشکلات رایج شعری مثل اقواء و اکفاء ، سناد و ایطاء و رمل آغاز می شود و در چهار بخش اصلی امتداد می یابد به ترتیب:

- نقد حال و کار شاعران جاهلی

- نقد حال و کار شاعران اسلامی

- نقد حال و کار شاعران محدث

- گفته هایی در باب نگوهرش اشعار سست و پریشان

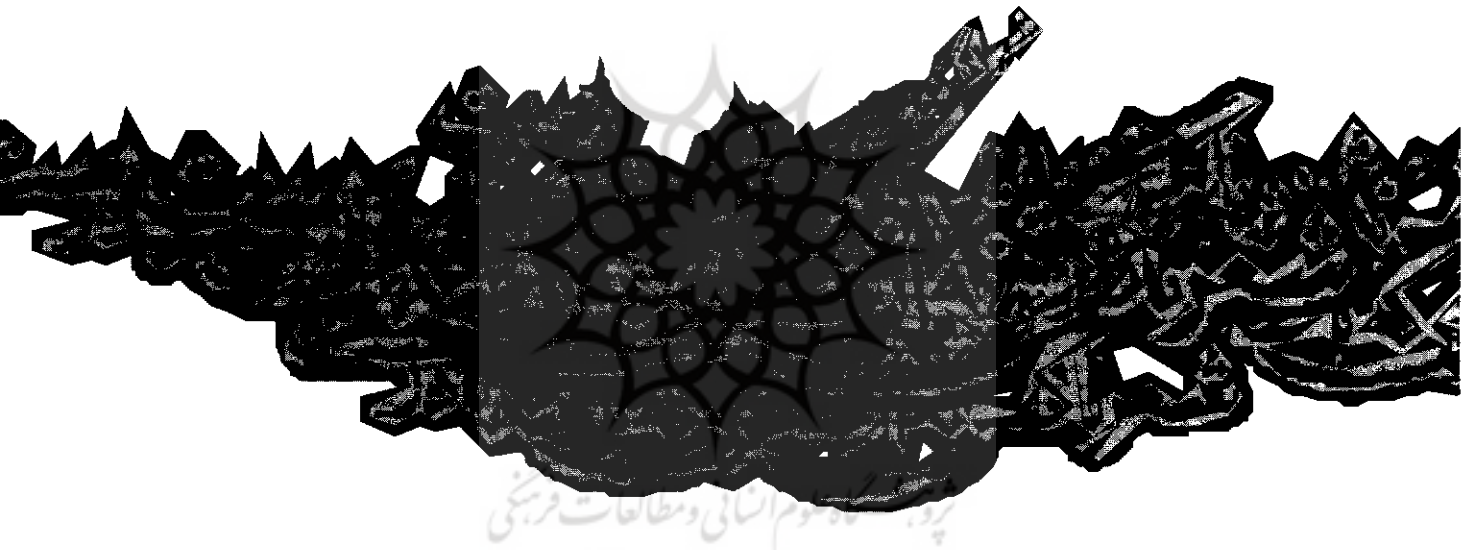
مقدمه و سه بخش آغازین حاوی نکات بسیار آموزنده و نقد شاعران عرب زبان و عربی گو در حوزه فرهنگ و تمدن اسلامی است . وی در

بخش کتاب از دیدگاه نقد ادبی به ویژه نقد شعر است .

در این بخش با ذکر قصه ها و نکته هایی از صاحب نظران حوزه نقد در فرهنگ و تمدن اسلامی و شاعران و ادیبان برجسته ، به کوتاهی و گویایی ، بسیاری از مهم ترین مسائل را در حیطه نقد شعر به میان می کشد و ضمن خندانیدن خواننده او را سخت به چالش و تامل وامی دارد . او در این سی صفحه حدود صد نکته ناب و نایاب نقدی را به میان کشیده است که گرچه برخی مترادف و متواترند ، اما هر کدام از جهتی قابل بازخوانی و در ذهن ماندن هستند .

چون نقل همه آن نکات و موارد سخن را سخت دراز می کند پاره ای را بر گزیدم و نقل کردم . اهل نظر می توانند به اصل حکایت ها و نکته ها در صفحات ۵۴۷ تا ۵۷۶ مراجعه نمایند .

گفتنی است که طبق یک سنت دراز دامن در فرهنگ اسلامی ، غالب این نکته ها با ذکر گویندگان آنهاست ، تا پرسد به نفر اول که ظاهرا مصدر خبر بوده است . آوردن نام راویان که گاه هم بسیار دراز می شود شاید برای خواننده امروزی و فارسی زبان ضرورتی نداشته باشد . به همین



جهت در ذکر این نکته ها و داستانک ها ، سلسله اسناد را حذف کردم و فقط نخستین راوی را که احتمالا از همه نزدیک تر به اصل خبر بوده است ؛ آوردم:

### ۳- نقطه ها و نکته ها:

۱- مردی در بغداد شعر پستی برای اصمعی خواند . اصمعی مدتی مدید گریست . گفتند : چرا گریه می کنی ؟ گفت : چون غریب همیشه بی ارج است . اگر در شهر خودم بصره بودم آیا این قحطبان جرأت می کرد چنین شعری برای من بخواند و من هیچ نگویم ! (ص ۵۶۱)

۲- یموت بن مزرع روایت کرد که محمد بن حسن حصنی پسری داشت . پسرک گفت : پدر ، شعر سروده ام ! و حصنی سخت شوخ و بزرگووار بود گفت : پسر کم بخوان ببینم ؛ نکند شیطان شعر به بازی ات گرفته باشد . پسرک گفت : اگر خوب بود به من کنیزک یا غلامی می بخشی ؟ پدر گفت : هر دو را می بخشم و پسرک شعرش را خواند . پدر گفت :

بخش اول در باب شاعران جاهلی ، حدود ۲۴ شاعر را بررسی می کند و موارد ضعف و قوت هر شاعر را بازمی گشاید و در پایان همین بخش عیوب وزن و معانی و لفظ و قوافی را بازنگاری می کند (ص ۱۲۱-۱۴۴) و به پاره ای از ضرورت های شعری مثل : صرف مالا یصرف ، تسکین ، حذف اعراب ، قطع الف وصل ، ترخیم منادا و مانند آن اشاره می کند (صفحات ۱۵۵-۱۴۴) . در بخش دوم حدود ۳۹ تن از شاعران عهد اسلامی را بررسی می کند (صفحات ۳۶۳-۱۵۶) و در پایان آن به عیوب معانی شعر مانند عیوب ائتلاف لفظ و معنی و عیوب عام معنا اشاره می نماید (صفحات ۳۸۴-۳۶۳) و در بخش سوم نیز حدود ۳۸ شاعر محدث یا نو آمده در فرهنگ اسلامی را بررسی می کند (صفحات ۵۴۷-۳۸۴) .

در ضمن این بخش و در ذیل معرفی شعر و شخصیت ابونواس مسائلی را گوش زد می نماید که شاعر باید در آغاز سخن از آنها دوری جوید (صفحه ۴۲۲) . اما بخش چهارم کتاب که صفحات ۵۴۷ تا ۵۷۶ را برمی گیرد و به نسبت کل کتاب بسیار کم است ، به نظر من مهم ترین

پسرم! والله که یا این شعر شایستگی غلام و کنیزک را نداری اما مادرت از این که چون تویی زاده است؛ مرا سه طلاقه خواهد کرد؛ اگر این شعر را بشنود! (۵۷۰)

۳- ابو عبیده گفت: به جریر گفتند: نظرت درباره شعر ذوالرّمه چیست؟ گفت: مثل آرایش عروس و پشگل آهوست!

[آرایش عروس با همه زیبایی چندان پایا نیست و پشگل آهو هم با همه آوازه چندی نمی گذرد که به ذات خود بر می گردد و مثل بقیه پهن می گردد] (۵۵۱)

۴- اسحاق بن ابراهیم موصلی گفت: بر ابو عبیده ابیاتی از قدا خواندم. گفت: آیا در آنها تمثیلی زیبا یا معنی نیک می بینی؟ گفتیم: نه. پس گفت: چه کسی تو را حمال کتب ساخت؟ (۵۴۸)

۵- مردی به پسر عمویش گفت: من از تو شاعر ترم. پرسید چرا؟ گفت: چون من بی بی می گویم، برادرش را در کنارش می نشانم و تو بی بی

فرزدق به دوستش گفت: اگر پسرت عورتش را به خویشات نشان دهد و بر آنها ادرار کند؛ خوشنود می گردی؟ گفت: به خدا نه! گفت: قسم به حق که این کار او نزد من پسندیده تر از این گونه شعر گفتن اوست. (۵۵۳)

۱۰- ابن قتیبه از پدرش شنیده که گفته: عربی شعر برای خود می خواند. گفتند: نظرت چیست؟ گفت: شکر می است که شیرینی ندارد! (۵۵۴)

۱۱- یوسف پسر یحیی پسر علی منجم از پدرش شنید که می گفت: بیشتر این اشعار خنک بی مزه سقط می شود از بین می رفت؛ اگر احمق ها از آن سیر و برخوردار نمی شدند. چون اینها سنگینی این شعرها را به دوش می کشند و عمر این شعرها به اندازه عمر آن احمق هاست. (۵۵۶)

۱۲- مردی برای خلف احمر شعری می خواند. خلف به او گفت: شیطان در این دیار گشت و همه را دید و این شعر را به همه عرضه کرد.

# مکتب‌های شعر و ادبیات

می گوئی و پسر عمویش را!! (۵۵۲)

۶- برخی شاعران شعری گویند و نام و نان می گیرند و این دوست ما شعر می گوید و نام و نان از دست می دهد! [از بس بد می گوید] (۵۵۲)

۷- مردی پیش فرزدق آمد و گفت که شعری گفته ام و دوست دارم نظرت را بدانم. شعرش را خواند. فرزدق گفت: پسر برادر، شعر تو درست مثل شتری است بزرگ؛ با این تفاوت که سر آن از امرؤالقیس، گردنش از عمرو بن مکتوم، پشتش از عبید ابرص، دمش از اعشی، دو پهلویش از دو نابغه، کوهانش از زهیر است. اگر آنها را از شعرت برداریم چیزی نمی ماند جز پاچه و شکمبه و روده و خون که آن را هم بین خودمان پخش کردیم... گفت واقعا نظرت در مورد شعر من این است؟ به خدا که دیگر برای هیچ کس نخواهم گفت. (۵۵۳)

۸- ابو حاتم سجستانی گفت: مردی برای ابن منذر قصیده ای خواند و ابن منذر یکسره می گفت: خدا از سر تقصیراتت بگذرد! خدا از سر تقصیراتت بگذرد! شعر را به شیطان برگردان تا مننتی بر سرت نگذارد. [عرب ها در گذشته معتقد بودند که هر شاعری شیطانی دارد که شعر را به او القا می کند.] (۵۵۴)

۹- فرزدق رفیقی داشت. روزی به فرزدق گفت: مايلم شعر پسرم را بشنوی و استعدادش را ببینی. و سپس شعر پسرش را خواند و او شنید.

هیچ کس این شعر را از او نپذیرفت جز تو! (۵۵۷)

۱۳- ابو عبیده شعری برای خلف احمر خواند. خلف به او گفت: شعرت را ببوشان همچنان که گریه، مدفوعش را پنهان می کند! (۵۵۸)

۱۴- اصمعی گفت: مردی نزد ابی عمرو بن علا آمد و گفت: این پسر من است و شعر می گوید. دوست دارم شعرش را بشنوی و [نظرت را بگویی] پسرک شعری خواند و چون شعر را به پایان رساند، ابو عمرو به پدرش گفت: شاعران سه دسته اند: شاعر، شعور و شویر. گفت: پسر من کدام یک از این سه تاست؟ گفت: هیچ یک از آن سه نیست. پسر تو شعره است. (۵۴۹)

۱۵- مفضل گفت: هر شعری که گوارا و نیک نباشد سنگینی اش در شکم کتابها، خوش تر از سینه و روان عاقلان! (۵۴۷)

۱۶- یوسف پسر یحیی پسر علی منجم گفت: از پدرم شنیدم که: نه هر کس وزن را با قافیه پیوند زد شاعر است. شعر بس دور از این شیوه و بسیار فراتر از این به هم بستگی هاست. (۵۴۷)

۱۷- مردی گفت: در نزد ابوالعاهیه نشسته بودم که عربی همراه پسرش درآمد و از اشعار پسرش چیزی خواند. ابوالعاهیه گفت: قسم به خداوند که پیش از این هم تو را از این کار باز داشته بودم. مرد نپذیرفت و همزمان پسرش گفت: می خواهم آن را دوباره بخوانم. ابوالعاهیه

گفت: پسر جان این کار نیازمند جانی لطیف و طبعی جوشنده است و تو از هر طرف سنگین و سیاه کرداری . به بازارچه خودت - بازار پارچه فروشان - برو و آنجا بیاف که بس تو را سودمندتر خواهد بود . (۵۶۷)

۱۸- ابوهفان گفت: مردی برای ابو شممق ، شعری خواند و گفت: چگونه دیدی؟ گفت: عالی! گفت: آیا از مخرج ادا کردم؟ گفت: بله و این بود از آن است! (۵۶۹)

۱۹- به گمانم که مداینی بود که می گفت: روزی ذوالرمله برای فرزندق شعری خواند و پرسید: نظرت در باب شعرمن چیست ؟ فرزندق گفت : شعر تو مثل پشگل بره است . چون می بویی مثل بوی خوش می شنوی و چون می جویی جز کثافت نمی بینی! (۵۵۱)

۲۰- اخطل گفت: ماشاعران دزدتر از صرافان بازاری هستیم! (۵۷۵)

۲۱- عربی به مفضل ضبی گفت: تو چرا شعر نمی گویی ، حال آن

نقل از شاعری در هجوم منتقدان از استاد شفیعی کدکنی ص ۲۸ .

۴- نمی دانم می شود خواندنی ها را با خوردنی ها مقایسه کرد یا خیر . در گذشته که می کرده اند و مثلاً می گفته اند: «النحو فی الکلام کالمح فی الطعام» و یا «فلینظر الی انسان الی طعامه» که پاره ای از مفسران طعام را در اینجا غذای فکری و روحی می دانند که مولوی هم می گفت:

قوت جبریل از مطبخ نبود

بود از دیدار خلاق و دود

من سر نخورم که آن گران است ...

من نور خورم که قوت جان است!

به هر حال اگر بشود سنجید ، بسیاری از مکاتب و مذاهب هنری و ادبی روزگار ما مثل

پیتزافروشی ها یا همبرگری های تهران است که چون داخل می شوی فهرستی بلند از نام غذاهای

رنگارنگ می بینی که دل را می برد و بزاق را به آب می آورد و چون محض تنوع سفارش می دهی ،

همه را تقریباً یکسان می بینی ؛ با این تفاوت که در یکی سیب زمینی گرد سرخ شده و در دیگری



که از همه بهتر شعر را می دانی و می شناسی ؟ گفت: دانشم به شعر؛ از گفتن آن بازم می دارد .

### پانویست ها:

۱- کاجین معانی ، احمد ، کاروان هند ، اول ، آستان قدس ، مشهد ۱۳۶۹ صفحه «چهار» .

۲- مشروح این گزارش دیدنی و خواندنی و خندیدنی را درصنای حیرت بیلار از اخوان ثالث می توان دید .

۳- دراحوال میرزا جلال اسیرگویند که چون شعر می گفت و معنایش را می پرسیدند می گفت: آن لحظه می دانستم و اکنون نه! (برای شرح احوال او از جمله ر . ک . تاریخ ادبیات صفا ج . ۵ صفحات ۵۲۲ و ۱۲۲۲ و ۱۲۱۵)

کلیم کاشانی نیز می گوید:

ز دور گردی جایی روم به دشت خیال

که گم شود ره طی کرده گاه رجعت من

(نقل از سبک هندی و کلیم کاشانی ، اثر شمس لنگرودی ، صفحه ۲۶۲)

و همچنین: نافع قمی به طبایخی مشغول بوده و بیتهی گفت: و به خلعت لاهیجی در آمد و گفت: بیتهی گفته ام که معنی آن ندانم:

یک سر رشته وجود و سر دیگر عدم است

نیست فرقی به میان این چه حدوث و قدم است

دراز و در سومی تلیثی و در چهارمی تربیی و ... ولی در نهایت ماده یکی است . اندکی گوشت و کمی سیب سرخ و مایه های ارزان . صورت های متفاوت با همان ماده و مایه اصلی یعنی گوشت و به تعبیر علامه مجلسی سید المطومات . چه شبیه است ماده و صورت های این غذاهای مدرن ، به مکاتب مدرن به ویژه مکاتب هنری و ادبی:

با شوق سفارش می دهی و می گیری و چون می گشایی همان . اگر گوشت و نشاسته ای داشت شانس آوردی و بهره ای به تن یا جان رساننده ای و گرنه بازهم زبان کرده ای . این گوشت و نان و سبزی در غذا همان جوهر اثر هنری است که اگر بود و داشت ، صورت ، جان و جامی گیرد و گرنه نه . و صورت هم که خود چیزی در هنر جز همان ماده اعلا نیست . چنانکه ماده هم چیزی جز صورت نیست .

۵- مرزبانی ، ابو عبیدالله محمد بن موسی المرزبانی ، الموشح ، تحقیق علی محمد البجاوی . الطبعة الاولى دارنهضة ، مصر ۱۹۶۵ ، صفحه ۵۴۹ . نیز ر . ک . ابن منظور ، لسان العرب ، جلد نهم ، دار صادر ، بیروت بی تا ، ذیل کلمه هزاروف صفحه ۳۴۸ .

۶- دیوان متوجهری دامغانی به تصحیح محمد دبیرسیاقی ، چهارم ، زوار ، تهران ، ۱۳۵۶ ، صفحه ۸۰ .

۷- ابن خلکان ، وفيات الاعیان و ابناء ابنا الزمان ، جلد سوم ، مکتبه نهضة المصریه ، قاهره ، ۱۹۴۸ ، صفحه ۴۷۵ . نیز ر . ک . علوی مقدم ، سیدمحمد ، در قلمرو بلاغت ، اول ، آستان قدس رضوی ، مشهد ، ۱۳۷۲ ، صفحات ۵۵۵ - ۵۵۴ و ۵۶۹ - ۵۶۸ .

۸- الموشح ، صفحه ۱ .